

## نگاهی دیگر به کتاب المراجعات

حامد حفنی داوود

ترجمه: مرتضی دهقان\*

**چکیده:** مجموعه مناظرات مکتوب در باب نصوص امامت، میان سید عبدالحسین شرف الدین و شیخ سلیم بشری - دو دانشمند معروف شیعه و سنی - در طول سالهای ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۳ قمری، کتاب «المراجعات» را سامان داد که در یکصد سال اخیر، اهمّیت و جایگاه ویژه‌ای یافته است. نویسنده این مقاله - که استاد سنی مصری است - در این گفتار، در باب شیوه‌های صحیح مناظره سخن می‌گوید که گاه تحت تأثیر تعصّبات مذهبی، گروهی و سیاسی قرار گرفته است. آنگاه به اهمّیت این سلسله مناظرات در دهه سوم و چهارم قرن چهاردهم هجری می‌پردازد و نکاتی درباره کتاب المراجعات باز می‌گوید.

**کلید واژه‌ها:** المراجعات (کتاب) / شرف الدین، سید عبدالحسین / بشری، سلیم / مناظرات دینی / نصوص امامت.

### اشاره

خداوندا از تو یاری می‌جوییم و هدایت می‌طلبیم، هم در گفتار و هم در کردار؛ زیرا

---

\*. کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث، مدرّس دانشگاه آزاد اسلامی.

نیرو و توانی جز بوسیله تو وجود ندارد. سپس بر سرور پیامبران و فرستادگانت، محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درود و سلام می فرستیم، آن که راهنما و نجات بخش انسانیت است، از تاریکیهای به هم برآمده و تیرگی و گمراهی به سوی پلکانهای نور و ایمان. کتاب «المراجعات» اثری بزرگ است که یکی از برجسته ترین دانشمندان اسلام آن را به شیوه گفت و گوی خالص علمی نوشته است؛ فردی که در سخن گفتن متّصف به پاکی و نوآوری و دور از یاوه گویی و مبتذل نویسی است؛ دانشوری با اخلاص فراوان که ناشی از وصول او به حقّ و حقیقت است و از هر هدفی جز آن، به دور است. و می دانیم که حقیقت همان «حکمت» جاویدان است؛ و علم و حکمت دو همزادند که انسان مؤمن آن دو را می جوید، در هر کجا که آنها را بیابد.

این گفت و گو، میان دو عالم بزرگوار صورت گرفته است؛ دو دانشمندی که نمایانگر دو جانب امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، یعنی سنّی و شیعه اند. و هر کدام، از جهت علمی و خلق و خوی و ادب در مذهب خود، جایگاه و منزلت واقعی و خاصّ و ویژه خود را دارند.

یکی از آن دو، عالم جلیل القدر، شیخ سلیم بشری، شیخ الاسلام و بزرگ محدّثان در کشور مصر است و دیگری، سیّد شریف، حضرت علامه بزرگوار، سیّد عبدالحسین شرف الدّین است، پیشوای عالمان شیعه و پیشرو حافظان و محدّثان شیعه در کشور لبنان.

این جایگاه ویژه، سبب شده است که این گفت و گو ارزش خاصّ و اثر ویژه خود را داشته باشد؛ نه تنها در روزگاری که این گفت و گو در آن صورت گرفت، بلکه این ارزش و اثر برای زمان ما و نسلهای آینده نیز جریان خواهد داشت.

غالباً در هر مناظره، هر طرف می کوشد تا بر مخالف خود پیروز شود و دلیل او را با دلیل قوی تر در هم کوبد، تا دیگر فرصتی برای پیروز شدن و چیرگی وی باقی نماند؛ اما در روش مناظره میان این دو عالم، امر جدیدی می بینیم که در جای دیگری

ندیده‌ایم؛ مگر در روش اسلامی در فنّ مناظره و بحث دو جانبه. در این شیوه، هریک از طرفین مباحثه می‌کوشد و اصرار دارد که به حقیقت برسد؛ هر جا که آن را بیابد. بدین‌رو، هیچ‌یک از دو طرف، آن مقدار که خواهان وصول به حقیقت است - هر چند که این حقیقت در برهان و دلیل طرف دیگر باشد - در جستجوی چاره‌جویی برای مقابله با حریف خود یا دستیابی به آگاهی و علم او، یا برتری یافتن بر او نیست.

این مسئله امری است که این دو عالم را به گفت و گویی علمی سامان یافته بر می‌انگیزد که راهنما به سوی «حق» باشد و دست آن دو و خوانندگان را بگیرد و ایشان را یاری کند تا به شیوه اسلامی سالم و بی‌نقص دست یابند. این همان چیزی است که ما، شتاب‌زده و فشرده به آن پرداختیم و در سطور آینده آن را توضیح می‌دهیم.

مناظره‌کنندگان غالباً می‌کوشند که تنها شیوه علمی را هدف خویش قرار دهند تا از نزدیک‌ترین راه به حقیقت برسند؛ اما دو دانشمند بزرگوار ما، میان دوروش علمی - ادبی جمع کرده‌اند. از این‌رو، گفت و گوی دو جانبه ایشان در واقع دائرةالمعارفی است گسترده که خواننده، حقایق دو مذهب سنی و شیعی را از آن الهام می‌گیرد؛ همان‌گونه که از آن دو بزرگوار، برترین روش‌های شناخته شده ادبی در ابتدای قرن چهاردهم را ملهم می‌شود. همین امر، این نوشتار را به مزرعه و بوستانی گسترده بدل کرده است که خوانندگان در آنها هرچه از میوه‌های دانش و نتایج ادبی برایشان دل‌پسند باشد، می‌یابند. همین مسئله، کتاب را رکن و ستونی استوار در میان کتابهای اسلامی و ادبیات عربی، کرده است.

این گفت و گوی دو جانبه ارزشمند، یکصد و دوازده نامه علمی را دربر می‌گیرد که میان این دو دانشمند جلیل‌القدر جریان داشته است؛ در اوایل قرن چهاردهم هجری، یعنی میان ذی‌قعدة ۱۳۲۹ هـ و جمادی‌الاولی ۱۳۳۳ هـ.

این تألیف، تجلی و ارزش بیشتری، به سبب زمان پیدایش خود می‌یابد؛ یعنی آن هنگام که فروزش و تابندگی یافته و خوانندگان شیعه و سنی بدان روی آورده‌اند؛ زیرا این کتاب را مؤلفش در اوایل قرن چهاردهم و میان دهه سوم و چهارم گرد آورده است، در فاصله زمانی دشواری که استعمارگران با سرنوشت امت عرب بازی می‌کردند و راهی برای رسیدن به اهداف پلید خود نمی‌یافتند، جز ایجاد تفرقه میان مسلمین و بهره‌گیری از اختلافات مذهبی، به منظور در هم کوبیدن کاخ ملیت عرب و دین اسلام؛ که شکاف و اختلافات در اوایل این قرن به اوج خود رسیده بود.

البته پیدایش ریشه‌های بلند این شکاف و تفرقه به روزگار اموی باز می‌گردد؛ آن هنگام که مسلمانان در نیمه‌های قرن اول، به دو اردوگاه مخالف تقسیم شدند: اردوگاه اول به رهبری یزید بن معاویه، و اردوگاه دوم به رهبری اباعبدالله الحسین علیه السلام در حادثه کربلا. به این ترتیب، اختلاف میان دو اردوگاه در طول دو دوره اموی و عباسی ادامه یافت. این اختلاف و درگیری بیشتر پیرامون زندگی سیاسی و نظام حکومتی بود و جز مواردی اندک، به امر اعتقادی مربوط نمی‌شد. از این رو، بزرگان دو گروه، جز در مواردی انگشت شمار، جرئت نمی‌کردند یکدیگر را تکفیر کنند.

تسلط مغولان بر بغداد و برانداختن حکومت عباسیان، این اختلافات را به اختلافات مذهبی تبدیل کرد؛ تا آنجا که فروع فقهی را - که از قرآن و سنت برگرفته می‌شد - در برگرفت. البته قانونگذاری و فقه اسلامی بر این دو مصدر اساسی تکیه می‌کند، اما این امر، برای پایان بخشیدن به این اختلافات کافی نبود؛ زیرا هریک از دو گروه بر روایات خود تکیه می‌کرد و روایات و منقولات دیگری را قبول نداشت.

شیعیان جز بر آنچه از امامان اهل بیت علیهم السلام روایت می‌کنند، اعتماد ندارند و به روایات و احادیث دیگران جز در معدودی موارد، اهمیّت نمی‌دهند، با این استدلال که این خاندان علیهم السلام به سخن جدّشان صلی الله علیه و آله از دیگران آگاه‌ترند و می‌گویند: «خانگی داند که اندر خانه چیست».

در مقابل، اهل سنت می‌گویند: روایت و نقل حدیث، فنّ و دانشی است که دانشمندان و عالمان متخصص در علوم حدیث را می‌طلبد. ائمه علیهم‌السلام از جمله افراد مورد وثوق‌اند که مردمان آثارشان را متبرک می‌شمارند و به اخلاقشان تأسی می‌جویند؛ اما روایت حدیث، مردان و متخصصان خود را می‌طلبد و این امر، منحصر به ایشان است نه دیگران.

البته امامیه، به این اعتراض پاسخ داده و گفته‌اند که نزد ایشان نیز همانند اهل سنت بزرگان و متخصصانی در علوم حدیث و علم جرح و تعدیل (رجال) وجود دارند. همین قدر کافی است که بدانیم در کتب صحاح ستّه - که مورد وثوق اهل سنت است - راویان بسیاری هستند که شیعه به آنها اعتماد می‌کند؛ همانند: سدی، جعفری، نخعی، شعبه بن حجاج، طاووس بن کیسان، عبدالرزاق محدّث و علی بن منذر شیخ ترمذی و نسائی، و افراد دیگری که امام شرف‌الدین در کتاب خود (المراجعات) به آنها تصریح کرده است.

در عین حال، باید بگوییم که اختلافات سیاسی که امت عرب و امت مسلمان در داخل به آن گرفتار شده‌اند و استعمارگران و بازیگران در خارج (از جامعه اسلامی) آن را به بازی گرفته‌اند، تأثیر فراوانی در ایجاد تفرقه و دشمنی داشته، آن‌گونه که گروهی را به تکفیر گروه دیگر واداشته است، تا آنجا که این بلا و آسیب، از دیرباز، یعنی اوائل این قرن، ضعف و سستی فراوانی در صفوف مسلمانان ایجاد کرده است.

از سوی دیگر، تصوّف نیز در این دوره از تاریخ اسلام نقش مهمی داشته است؛ زیرا در آن هنگام، تصوّف به نهایت رشد خود از جهت دگرگونی‌های سیر و سلوکی و طریقه‌های متعدّد رسیده بود؛ آن‌گونه که این طریقه‌ها افزون بر صد بودند.

شاید بتوان گفت که دگرگونی غیرمنتظره‌ای که تصوّف در اوائل این سده به آن رسید، به این مصیبت باز می‌گردد که مسلمانان سلطه و حکومت اجتماعی و

ظاهری خود را از دست دادند؛ از این رو، به سلطنت روحی و باطنی پناه بردند و به سرعت در این فاصله به سوی جایگزینی چیزی شتافتند که آن را از دست داده بودند. تصوّف در آن روزگار دشوار همانند واحه (درختزاری در کویر) بود که مسافر از سختی سفر و دشواری راه در سایه آن، استراحتی می‌کند. و بدین جهت بود که بسیاری از مردمان، هنگامی که قدرت و حکومت اجتماعی - سیاسی را از دست دادند، برای آرامشی روحی به آن روی آوردند.

در عین حال، باید بگوییم اگر در این دوره، «تصوّف» و طریقه‌های گوناگونش نبود، عوامل تفرقه میان سنی و شیعه عمیق‌تر و شدیدتر از آنچه می‌بینیم شده بود. متصوّفه بر مبنای برداشتی که از آداب اسلامی و خلق و خوی پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله داشتند و مدّعی فروتنی و خاکساری و به دور افکندن تعصّبات بودند و همچنین ادّعی اِعراض از آلودگی‌های دنیا و جلوه‌های بی‌ارزش آن، همانند دریچه اطمینانی میان دو بخش امت محمد صلی الله علیه و آله بودند؛ زیرا به حکم طبیعت سیر و سلوکشان، داعیانی برای برادری و دلسوزی، و عمل‌کنندگان به کتاب و سنّت بودند.

مع الوصف، باید گفت که روی آوردن به تصوّف، به تنهایی، درمانی کافی برای تفرقه و از میان بردن اختلافات مذهبی نبوده است؛ چرا که تکیه و اعتماد تصوّف، در شیوه‌هایش برای چاره‌جویی مشکلات، همان چیزهایی است که استعمارگران آتش آن را دامن می‌زنند و آنها را میان دو فرقه شعله‌ورتر می‌کنند. برای این وضعیت، جهشی اصلاحی و نهضتی علمی لازم بود تا بتواند عوامل اختلاف‌زارا درمانی بنیادی و ریشه‌ای کند.

در چنین اوضاعی بود که این دو عالم برجسته از میان دو اردوگاه سنی و شیعی، دست به اقدام زدند؛ در یکی از ظلمانی و تیره‌ترین دورانهایی که برای خواننده، بازگفتیم.

بنابراین، این دو بزرگوار در روزگاری به پا خاستند که اندیشه اسلامی، بیش از هر زمانی نیازمند بود که این سخن را آشکار و این شکاف را اصلاح و مرمت کند؛ خلل

و شکافی که در طول زمانهای گذشته سبب از میان بردن «وحدت اسلامی» بوده است.

به این ترتیب، این عنایت و لطفی از سوی خداوند سبحانه برای این امت بود؛ امتی که سرور پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره آن فرموده است: به هیچ امتی، چنان یقینی داده نشده است که به امت من داده شده. آری این تقدیری الهی بود که این دو اندیشمند سخت‌کوش بر تخت اندیشه و فرهنگ اسلامی، در سرآغاز این دوره تکیه بزنند؛ در زمانی که اسلام بیش از هر زمان دیگری نیاز داشت تا فردی اداره امورش را به دست گیرد و صفهای آن را متحد کند...

چنین شد که این کتاب ارزشمند، سنگ بنای استواری در نزدیک‌سازی دو بخش از مسلمانان و از میان بردن عوامل اختلافات مذهبی میان آن دو فرقه شد. همچنان که این کتاب بیانگر شماری از مسائلی بود که شیعه آنها را معتبر می‌شمارد و اصلی بنیادین در میان اصول و ارکان مذهب خود می‌داند، که سرآغاز آنها «نص» بر امامت و خلافت علی عَلَيْهِ السَّلَام است، و «عصمت» امامان از آل زهرا و علی عَلَيْهِمَا السَّلَام. در حالی که برادران سنی ایشان، در مقابل این اعتقاد، می‌گویند که الزام آور بودن «نص» فقط در «عبادات» است. و اگر جز این باشد، لازمه‌اش فاسق شمردن برخی صحابه است؛ حال آنکه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از این کار حساس و مهم نهی فرموده و مسلمانان را بر حذر داشته است؛ چنان که کلام مشهور او در مورد نظام حکومت چنین است:

«تا زمانی که حاکمان اسلامی، نماز را در میان شما به پا می‌دارند، از ایشان اطاعت کنید.» همچنین اهل سنت می‌گویند که «عصمت» اصطلاح ویژه و خاصی است که اطلاق آن جز بر پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جایز نیست.

علاوه بر آنچه گفته شد، این کتاب امور فراوانی را بیان می‌دارد که مورد قبول فریقین است؛ از جمله پذیرش احادیث رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عنوان یکی از مصادر تشریح و

قانون‌گذاری. بدین جهت، می‌بینیم که علامه سیدشرف‌الدین، ثابت می‌کند که گروه محدثان مورد قبول شیعه و سلسله‌سند‌های ایشان، عیناً همان است که در مصادر حدیثی مورد قبول اهل سنت آمده است. این امر خود به تنهایی، یکی از مهم‌ترین عواملی است که تعصبات فقهی و اختلافات فی‌مابین فریقین را از میان می‌برد.

بدین ترتیب، پس از این، چیزی جز اختلافات فقهی نمی‌بینیم که آن هم در محدوده «فروع» قرار می‌گیرد؛ آن‌گونه که مسائل فرعی در فقه هم از مسائلی همانند مسح پاها در وضو، و پاسخ گفتن نمازگزار به سلام‌کننده به همان لفظی که سلام کرده، تجاوز نمی‌کند، که آنها هم شاهدی در سنت گرانقدر دارند. سرانجام مسائل یادشده در بین شیعه و سنی - از نظر روش علمی جدید - همانند اختلافات فرعی و جزئی میان مذاهب چهارگانه اهل سنت خواهد بود.

اکنون ما به این فرا می‌خوانیم که نظر اهل سنت نسبت به «شیعه امامیه» باید دیدگاهی صرفاً فقهی و دور از تعصبات باشد، و اختلافات فقهی میان خود و ایشان را هم همانند دیدگاه ما به اختلافات میان حنفی‌ها، مالکی‌ها، شافعی‌ها و حنبلی‌ها بدانند. بر این مبنا دایره اختلاف میان «شیعه و سنی» بسیار کوچک می‌شود و عصبیتهای کینه‌آور برای همیشه از میان می‌روند. و این هنگام است که به وحدت کلمه‌ای که خداوند در قرآن کریم به آن فرمان داده، وفا و عمل کرده‌ایم؛ همان‌گونه که فرموده است: «همگان به ریسمان خدا چنگ بزنید و متفرق نشوید». و فرمود: «و نزاع و ستیزه نکنید تا سست شوید و شوکت‌تان از میان برود.» و نیز فرموده است: «آنان که دینشان را قطعه قطعه کردند و خویش دسته‌هایی شدند، تو نسبت به آنها تکلیفی نداری.» تنها با این روش است که می‌توانیم گناهان قلبی همانند: حسد، کینه‌توزی، نفاق و به خصوص، گسترش تفرقه و جدایی میان صفهای مسلمانان را از میان برداریم. می‌دانیم که این امور از بزرگ‌ترین مسائلی است که رسول خدا ﷺ از آنها نهی

فرموده و هشدار داده و آنها را عوامل نابود کننده‌ای شمرده است که چیزی را باقی و برجا نمی‌گذارد.

همان گونه که پسر عموی شریف ما (سید شرف‌الدین) در این اثر گران سنگ خود، از سلمه جعفری نقل می‌کند که می‌گوید: از رسول خدا ﷺ پرسیدم: ای پیامبر خدا، اگر حاکمانی بر ما مسلط شدند که حقشان را از ما می‌خواستند، اما ما را از حق خودمان باز می‌داشتند، به فرمان شما در برابر آنان چه کنیم؟ فرمود: «بشنوید و اطاعت کنید که ایشان مسؤول عملشان هستند و شما هم مسؤول عملتان هستید.» همچنین در حدیث حذیفه بن یمان رضی الله عنه، پیامبر خدا ﷺ فرمودند: بعد از این، پیشوایانی خواهند آمد که هدایت مرا نمی‌پذیرند و به سنت من اقتدا نمی‌کنند و به زودی، در میان ایشان مردانی به پا می‌خیزند که دل‌هایشان، دل‌های شیاطین است و فقط در بدن، آدمی هستند. حذیفه از پیامبر پرسید: اگر آن زمان را درک کردم چه کنم؟ فرمود: به سخن حاکم گوش بده و از او اطاعت کن؛ هر چند که بر پشتت بزند و مالت را بگیرد، باز هم به او گوش بده و از وی اطاعت کن.

آری، شایسته است که نسبت به صحابه، از این احکام عادلانه تجاوز نکنیم و میان نقد اخلاقی و نقد سیاسی تفاوت قائل شویم و آنچه را گفتیم، نادیده نگیریم و آن را از دست ندهیم و توجه داشته باشیم که گذشتگان آن را پذیرفته بودند. اگر ما جایز بودن نقد از جهت سیاسی را رها کنیم، به یقین، مخالفت کرده‌ایم با آنچه گذشتگان (و اهل حدیث) و اشاعره جایز می‌شمردند؛ در حالی که آنان بزرگان اهل سنت بودند؛ همان‌طور که در این صورت، نقل‌های مورخان را بی‌ارزش دانسته، ایشان را به فسق و سرکشی متهم کرده‌ایم. و اگر این‌گونه باشد، باید ایشان آنچه نوشته بودند، آتش می‌زدند و از میان می‌بردند؛ اما این امر چیزی نیست که هیچ خردمندی بپذیرد.

به یقین، آن نسیم پایداری که این کتاب گران قدر پدید آورده و در گوش هر سنی و

شیعی دائماً فریاد می‌زند، این است که: در پرتو تربیت و ادب رسول خدا ﷺ، به همدیگر نزدیک شوید و با هم الفت بگیرید و رهنمودهای خدای متعال و رسولش ﷺ را - که به هم ترحم کنید؛ دوستی بورزید، مددکار یکدیگر باشید و با هم مهربانی کنید - به جایگاه عملی برسانیم و مطمئن باشیم که این شیوه آثار خود را به جا خواهد گذارد.

هیچ دلیلی بر تأثیرات این کتاب در نسل گذشته و معاصر ما، قوی‌تر از این نیست که گروهی از پیشوایان اندیشه، در مصر و عراق و ایران و دیگر سرزمینهای اسلامی پدید آمدند که دعوتگر تقریب و نزدیکی میان مذاهب در مصر و ایران شدند. و اینان مشعل دعوت و فراخوانی را به دست گرفتند و مجلات و فصلنامه‌هایی را منتشر کردند و سیره گذشتگان صالح و نیکوکار را به اذهان و افکار مسلمانان بازگرداندند و سخن رسول خدا ﷺ را در مورد احادیث و اخبار آینده، تحقق بخشیدند؛ از جمله اینکه فرمود: «*اُمّت من اُمّت مبارکی است و دانسته نمی‌شود که آغاز آن خیر است یا پایان آن.*»<sup>۱</sup>

و بیان دیگر حضرتش: «*هیچ اُمّتی، یقین اُمّت مرا نخواهد داشت.*» و کلام دیگرش: «*مردان گروهی را درک می‌کنند که همانند یا بهتر از شما هستند. و خداوند خوار نمی‌کند اُمّتی را که من سرآغاز آن هستم و عیسی علیه السلام پسر مریم علیها السلام در پایان آن.*» که جبر بن نصیر آن را روایت کرده و حاکم در مستدرک خود آورده است.

در پایان این سخن عجولانه و مختصر، لازم می‌دانم که تقدیر و تشکر کنم از برادر دینی ام سید مرتضی رضوی که کوششی پاک و خالصانه برای نشر این کتاب گران سنگ، به کارگرفت و آن را به صورتی تحقیق شده در دسترس خواننده مسلمان شرق و غرب گیتی قرار داد.

باید بگویم که این کتاب بهترین هدیه و یادبودی است برای هر فرد مسلمان منصفی

۱. الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۰۹.

که به تقریب و نزدیک شدن مسلمانان و دور افکندن اختلافات فرامی خواند. در پایان باید یادآور شوم که خشنودی خداوند، تنها امری بود که از حدود بیست و پنج سال پیش تاکنون، ما را وا داشته است که به حال ناشر محترم در نشر این کتاب و امثال آن، غبطه بخوریم. خداوند ما و ایشان را به آنچه دوست می دارد و به آن خشنود است، راهنمایی کند و زبانهای ما را از سخنان ریاکارانه و مبتذل، پاک گرداند و اعمال و گفتار ما را خالصانه برای خشنودی خودش نگاه دارد.

## گذری در نصوص امیرالمؤمنین بر امامت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام

[ نکته‌های پژوهشی - ۹ ]

آیت‌الله علی احمدی میانجی

ترجمه: مهدی ناصری\*

**چکیده:** نویسنده در پاسخ به نامه و درخواست دکتر محمد حمید الله حیدرآبادی در سال ۱۳۸۷ قمری، نصوص امامت امام امیرالمؤمنین علیه السلام بر امامت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام را در چند گروه نقل می‌کند:

اول، اخبار کلی امامت؛ مانند حدیث ثقلین و سفینه. دوم، اخباری که نصّ بر امامت دوازده امام را به اجمال می‌رساند. سوم، اخباری که نام دوازده امام را به صراحت یاد می‌کند. چهارم، اخباری که به طور خاصّ مربوط به حسنین علیهم السلام است. پنجم، اخباری که در کلمات امام حسن مجتبیٰ علیه السلام آمده است. منابع نگارنده مهم‌ترین منابع حدیثی و تاریخی شیعه و سنی است.

**کلید واژه:** نصوص امامت / امام حسن مجتبیٰ علیه السلام.

### اشاره

درباره مرحوم آیت‌الله میرزا علی احمدی میانجی (۱۳۰۵-۱۳۷۹ شمسی) پیش

از این سخن گفته‌ایم. (سفینه، شماره ۱۳، ص ۹۴-۹۵) آنچه در پی می‌آید، ترجمه

---

\*. استادیار دانشگاه قم.

گفتاری از ایشان است به زبان عربی که برای نخستین بار، به اهتمام استاد سید هادی خسروشاهی در فصلنامه پیام بهارستان (نشریه کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۷ (بهار ۱۳۸۹)، ص ۷۵-۹۰) در ضمن مقاله «اسناد و یادداشت‌هایی درباره پرفسور حمیدالله و آیت‌الله احمدی میانجی» انتشار یافته است.

براساس توضیحات استاد خسروشاهی، بیش از چهل سال پیش، پس از ملاقاتی که در سال ۱۳۴۷ شمسی با دکتر محمد حمیدالله حیدرآبادی دانشمند هندی مقیم پاریس در آن شهر داشته‌اند، دکتر حمیدالله، نامه‌ای به آقای خسروشاهی نوشته و ضمن آن، در باب کتاب «اصل الشیعة و اصولها» تألیف آیت‌الله کاشف الغطاء، سخن گفته است. او در نامه، از نصوص امیرالمؤمنین بر امامت امام مجتبی علیه السلام می‌پرسد. آقای خسروشاهی نیز نامه را به آیت‌الله میرزا علی احمدی میانجی ارجاع داده که مرحوم احمدی در زمانی کوتاه - کمتر از ده روز - به آن پاسخ گفته است: یکی از نکات مهم در این میان، پیوند علمی دانشوران فریقین است در زمانی که ارتباطات به دشواری انجام می‌گرفت. ضرورت این‌گونه پیوندها را امروزه در عصر ارتباطات، باید بسیار بیشتر از گذشته، جدی دانست.

دکتر محمد حمیدالله، در محرم ۱۳۲۶ هجری قمری، در حیدرآباد هند زاده شد. دروس مقدّماتی را در هند خواند. کارشناسی تا دکترای حقوق را در دانشگاه‌های مختلف آلمان و پاریس به پایان رساند.

وی بر چندین زبان تسلط داشت؛ از جمله: اردو، فارسی، عربی، انگلیسی، فرانسه، ایتالیایی، آلمانی، ترکی، روسی. تخصص اصلی او فقه و قانون بین‌المللی اسلامی بود و درباره اسناد و پیمانها، آثار عدیده نگاشت. علاوه بر شصت سال تدریس، بیش از ۱۶۰ جلد کتاب را تألیف و تحقیق و تصحیح کرد و بیش از نهصد مقاله به زبانهای مختلف نوشت. با دایرة المعارفهای مختلف نیز همکاری داشت.

او به سال ۱۴۲۳ قمری / ۲۰۰۲ میلادی درگذشت.

دکتر محمد حمیدالله در ضمن نامه خود به استاد خسرو شاهی، به تاریخ ۸ شوال ۱۳۸۷ قمری از فرانسه - می نویسد:

من دیدگاههای خاورشناسان و استناد به آنها را دوست ندارم؛ زیرا آنها - چنان که بر شما پنهان نیست - به هر بهانه‌ای به پراکندن صفوف اهل قبله اهتمام می‌ورزند.

... مؤلف مرحوم در صفحه ۱۰۹ سطر ۱۳ می‌نویسد:

علی ع فرزندش حسن ع را وصی خود قرار داد.

کاش می‌دانستم که آیا برای شما امکان دارد که مرا به مأخذ و مستندی تاریخی ارجاع دهید که سرور ما علی - رضی الله عنه - فرزندش را ولی عهد نامیده است؛ چرا که این مطلب، اهمیت زیادی در تاریخ علم حقوق، نزد مسلمانان دارد. من در این چند سال، همواره از دانشوران در این مورد پرسیده‌ام و کتابها را تصفح کرده‌ام؛ بدون اینکه به نتیجه‌ای برسم. البته این مطلب در کتابهای عقاید آمده، ولی در کتابهای تاریخ یاد نشده است. در منابع تاریخی، یک نامه برای سرور ما علی ع شناخته شده، ولی در آن یاد از حکومت و امامت یا خلافت نیست؛ بلکه فقط در باب مسائل خانوادگی است. اگر وصیت‌نامه‌ای دیگر موجود است که از امامت یاد کرده، این همان است که در پی آنم.

اگر مرحوم مؤلف (شیخ محمد حسین کاشف الغطاء) زنده بود، برخی از مواردی را که بدان می‌اندیشم، بر او عرضه می‌داشتم؛ مانند یک مورخ که احوال صدر اسلام را می‌نگارد.

عافیت شما مستدام باد. محمد حمیدالله.

پاسخ نامه آیت الله احمدی میانجی

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای خسروشاهی

پس از سلام، نامه شریفه زیارت شد و از مضمون آن اطلاع حاصل گردید. از حُسن ظنّ و لطف آن دوست گرامی متشکرم. ذیلاً در جواب آن دانشمند محترم، مطالب آتیه را که در یادداشتهای قدیمی موجود بود، به ضمیمه آنچه فعلاً در دسترس موجود بود، نوشتم. امید است مقبول افتد.<sup>۱</sup>

آنچه امامیه براساس نصوص متواتر و ادله عقلی به آن اعتقاد دارد، این است که امامت همانند نبوت، منصبی الهی است. همانگونه که نبوت و انتخاب پیامبر در اختیار بشر نیست، امام نیز از جانب خدای سبحانه معین می شود. برهان این موضوع نیز در کتابهای کلامی یاد شده است.

بدین روی، عقیده امامیه آن است که خدای سبحانه، امامان دوازده گانه را به زبان پیامبر پاک نهاد، معین ساخته که توسط آیات قرآن کریم و نصوص متواتر روشن شده است.

بر این مبنا، برای امامت امام حسن سبط اکبر - صلوات الله علیه - به روایاتی استدلال می شود که به گونه متواتر نقل شده و ما، بر اساس تقسیم خود، آنها را در چند گروه گرد می آوریم.

### گروه اول: [اخبار کلی امامت]

اخبار وارده ای که به طور کلی، امامت خاندان پاک نهاد پیامبر را می رساند. این اخبار در کتابهای حدیث و تاریخ، متواتر است که گروهی از دانشوران علم الحدیث آنها را در کتابهای خود مانند المراجعات و عبقات الانوار آورده اند. این اخبار همچنین، در کتب مربوط به فضائل که برادران اهل تسنن ما نوشته اند نیز آمده است؛ همچون: ینابیع الموده، ذخائر العقبی، الفصول المهمة، نور الابصار، اسعاف الراغبین.

۱. این عبارت در اصل نامه به زبان فارسی است.

در این گروه چند حدیث یاد می شود:

۱. حدیث ثقلین: «إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله و عترتي و أهل بيتي.» این حدیث را دانشوران شیعه و سنی به تواتر نقل کرده اند.
۲. حدیث سفینه: «مثل أهل بيتي كسفينة نوح، من ركبها نجى و من تخلف عنها غرق.» این حدیث را نیز دانشوران شیعه و سنی به تواتر نقل کرده اند.
۳. حدیث: «الخلفاء بعدي اثنا عشر كعدّة نقيب بني إسرائيل.» این حدیث را نیز دانشوران شیعه و سنی نقل کرده اند. و قندوزی در ینابیع المودة ص ۴۴۵ تا ۴۴۷ بعد از ذکر اسانید حدیث، تحقیقی ژرف درباره آن آورده است.
۴. حدیث: «النجوم أمان لأهل الأرض من الغرق و أهل بيتي أمان لأمتي من الاختلاف.» (المراجعات، ص ۵۲)

این باب، گسترده است. هر که می خواهد، باید به کتابهایی مانند المراجعات علامه شرف الدین، عباقت و الغدير رجوع کند.

**گروه دوم: اخباری که نصّ بر نیابت و امامت امامان دوازده گانه را به اجمال می رساند**

این گونه اخبار در منابعی مانند اثبات الهداة ج ۲، ص ۲۴۴ تا ۵۶۶، الکافی ج ۱، ص ۵۲۵ تا ۵۳۵ و ینابیع المودة ص ۴۴۰ به نقل از منابع معتبر آمده است.

**گروه سوم: اخباری که نام دوازده امام را به صراحت یاد می کند**  
در مورد این اخبار، به منابع پیش گفته رجوع شود.

**گروه چهارم [اخباری که به طور خاصّ مربوط به حسنین علیهما السلام است]**

در این گروه چند حدیث یاد می شود:

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله به حسنین علیهما السلام فرمود:  
«شما دو تن، امامید و مادرتان به یقین شافعه است.» (حیة الحسن علیه السلام، ج ۱،

ص ۴۲: نزهة المجالس، ج ۱، ص ۱۸۴: الاتحاف بحب الأشراف ص ۱۲۹؛ نیز: إثابة الهداة ج ۵، ص ۱۴۱)

## ۲. حدیث نبوی:

الحسن و الحسين إمامان، قاما أو قعدا. (حياة الحسن عليه السلام ج ۱، ص ۴۲؛ إثابة الهداة

ج ۵، ص ۱۴۲ و ۱۳۷ و ۱۳۴)

## ۳. حدیث نبوی:

«این حسین، امام است و پسر امام و برادر امام، و پدر امامان نهگانه.» (حياة الحسن عليه السلام، به نقل از منهاج ابن تیمیه، إثابة الهداة، ج ۵، ص ۱۲۹)

۴. امیر المؤمنین علیه السلام خطاب به حسنین علیه السلام فرمود:

«شما دو تن پس از من، دو امام و دو سرور جوانان اهل بهشت هستید و دو معصومید. خداوند شما را نگاه دارد. و لعنت خدا بر کسی که با شما دو تن دشمنی کند.» (إثابة الهداة، ج ۵، ص ۱۳۳)

## ۵. کلام دیگر علوی:

«پسرم، تو ولی امر و ولی دم هستی.» (إثابة الهداة، ج ۵، ص ۱۲۶؛ أصول الکافی، ج ۱، ص ۲۹۹)

## ۶. کلام دیگر علوی:

«تویی - ای حسن - وصی من و کسی که پس از من، به امر (امامت) می پردازد. و تویی - ای حسین - شریک او در وصیت. پس تا زمان حیاتش، ساکت باش و تابع امر او باش. وقتی از دنیا رفت، تو پس از او، سخنگو هستی و به امر (امامت) می پردازی.» (إثابة الهداة، ج ۵، ص ۱۴۰)

## ۷. پیامبر ﷺ فرمود:

«حسن و حسین از عترت و اوصیا و جانشینان من اند.» (إثابة الهداة، ج ۵، ص ۱۳۹)

۸. در کتاب اعلام الوری و كشف الغمة و الشافی آمده است که شیعیان اتفاق نظر

دارند بر اینکه حضرت علی علیه السلام امامتِ امام حسن علیه السلام را اعلام نموده است. (اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۳۳ و ۱۳۵ و ۱۴۸)

۹. بی تردید هرکس که کمترین اطلاعی از کتب حدیث و سیره داشته باشد، به خوبی، می داند که امامت در دست خداوند بوده و آن را به هرکس که بخواهد، عطا می کند و امامت، آن گونه که پیامبر پاک صریحاً اعلام کرده اند، از آن فرزندان و خاندان پاک اوست. حضرت علی علیه السلام در این باره حقایقی بیان می فرماید که بر دانش پژوه پی گیر پوشیده نخواهد بود؛ همان گونه که در نهج البلاغه، خطبه ۸۳، ۹۳، ۲۳۴، ۹۰، ۱۵۰، ۱۴۳، ۱۴۰، ۲۱۴ و خطبه های دیگر آمده است.

از این رو، تعیین امامت به هیچ عنوان در دست بشر نیست؛ بلکه این امر به دست خداوند است که با زبان پیامبر پاک و اولیای خداوند مشخص می گردد و پیش از این نیز بخشی از آن را نقل کردیم.

۱۰. مسعودی در مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۲۵ می گوید:

گروهی از مردم گفته اند که حضرت علی علیه السلام دو پسر خویش حسنین علیهما السلام را جانشین خویش اعلام کرده؛ چرا که آن دو با وی در آیه تطهیر شریک اند؛ و این سخن بسیاری از افرادی است که معتقدند امام علی علیه السلام صریحاً حسنین علیهما السلام را جانشین خود اعلام نموده است.

۱۱. محدث کلینی وصیّت حضرت علی علیه السلام را در کافی ج ۱، ص ۲۹۷ تا ۳۰۰ استخراج نموده است. نیز نک: اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۲۱ تا ۱۴۳.

۱۲. در سخنان یاران امیرالمؤمنین علیه السلام مطالبی هست که بر همین امر دلالت دارد؛ مانند سخن ابن عباس:

ای مردم، این پسر پیامبر شما و جانشین امامتان است؛ پس با او بیعت کنید. (حیة الحسن علیه السلام ج ۲، ص ۱۰ به نقل از ارشاد شیخ مفید، ص ۱۶۷؛ مقاتل الطالبیین، ص ۳۴؛ إثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۳۹)

۱۳. زمانی که خبر شهادت حضرت علی علیه السلام به گوش ابوالأسود ظالم بن عمرو

(دوئلی) رسید، در ضمن خطبه‌ای طولانی چنین گفت:

حضرت علی علیه السلام وصیت کرده است که امامت پس از ایشان، به فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان مطهر ایشان که در اخلاق همانند پیامبرند برسد، و من امیدوارم که خداوند پشتیبان و پناهگاهشان گردد و صدمه‌ای را که از شهادت حضرت علی علیه السلام در دین ایجاد شده، با امامت ایشان (امام حسن علیه السلام) ترمیم کرده و امت اسلامی را یکپارچه، و آتش فتنه را خاموش گرداند؛ پس با وی (امام حسن علیه السلام) بیعت کنید تا هدایت یابید...» (قاموس الرجال، ج ۵، ص ۱۴ به نقل از آغانی)

۱۴. در خرائج به نقل از حارث همدانی آمده است: زمانی که امیر المؤمنین علیه السلام از دنیا رفت، مردم به نزد حسن علیه السلام آمدند و به وی گفتند: تو جانشین پدرت و وصی او هستی و ما فرمانبرداریت هستیم؛ پس به ما فرمان بده. (إثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۳۵)

**گروه پنجم:** اخباری است که در نوشته‌ها و خطبه‌ها و جملات ماندگار امام حسن علیه السلام در طول زندگی شان به جای مانده است.

۱. امام حسن علیه السلام در خطبه‌ای در مورد زندگی پدرشان چنین فرماید:

ای مردم، خداوند ما را برای خودش برگزیده است... و هیچ دولتی با ما سرستیز ندارد، مگر آنکه عاقبت پیروزی از آن ما خواهد گشت و شما خبر آن را به زودی خواهید دانست. (مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۵۱؛ کشف الغمّة، ص ۱۷۱؛ مروج الذهب فی خطب الحسن علیه السلام و أمالی شیخ طوسی، ص ۱۵۰ و ۶۳)

۲. کلام دیگر امام حسن علیه السلام:

زمانی که خداوند منان و رحمان، فرایض را بر شما واجب ساخت، آنها را به خاطر نیاز خود بر شما واجب نکرد؛ بلکه آن فرایض را از فرط رحمت و مهرش نسبت به شما، بر شما واجب کرد... خداوند حج و عمره و اقامه نماز و پرداخت زکات و ولایت ما اهل بیت را بر شما واجب دانست... و اگر محمد صلی الله علیه و آله و جانشینانش از فرزندان نبوده‌اند، شما همانند چهارپایان، سرگشته و هاج و واج می‌ماندید و هیچ‌گونه فریضه‌ای را تشخیص نمی‌دادید...

پس زمانی که خداوند با قرار دادن جانشینان و سرپرستانی پس از پیامبرتان بر شما منت نهاد، فرمود: «امروز دیتان را برایتان کامل ساختم و نعمتم را برایتان تمام کردم و اسلام را به عنوان دین برایتان پسندیدم.» (مائده (۵) / ۳) از این رو، خداوند برگردن شما حقوقی را نسبت به اولیای خود قرار داد و به شما فرمان داد تا آن حقوق را به صاحبانش ادا کنید...» (امالی شیخ طوسی، ص ۵۶؛ ینابیع المودة، ص ۳۹۹)

۳. امام حسن علیه السلام در خطبه‌ای بعد از شهادت پدرش، زمانی که خود را برای بیعت آماده کرده بود، فرمود:

من از اهل بیته هستم که خداوند فرمانبرداری از آنها را در کتابش واجب کرده است... (کشف الغمة، ص ۱۵۹؛ شیخ مفید در إرشاد؛ ابن عبد ربه در العقد الفريد، ج ۲، ص ۶؛ مقاتل الطالبيين، ص ۳۳؛ ابن أبي الحديد، ج ۴، ص ۱۱؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۰؛ الاستیعاب ج ۳، ص ۴۸؛ هامش یعنی: الاصابة، اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۷؛ گنجی شافعی در کفایة الطالب، ص ۳۲؛ الفصول المهمة، ص ۱۶۶؛ مسعودی در اثبات الوصية، ص ۱۱۹؛ الخرائج، ص ۱۴۶؛ شیخ صدوق در امالی، شیخ طوسی در امالی، ص ۱۶۹؛ در أعيان الشيعة به نقل از أبو الفرج اصفهانی ص ۸۳؛ آورده و گوید: در ینابیع المودة، ص ۱۸۶ به نقل از حاکم نیز آورده است.)

۴. ایشان همچنین در خطبه‌ای دیگر پس از آنکه مردم با وی بیعت کردند، فرمود: ماییم حزب پیروزمندِ خدای. ما فرزندان و نزدیکانِ رسولِ خدا و اهل بیتِ پاک و مطهر و یکی از دو ثقلی هستیم که رسول خدا در میان امتش باقی گذاشت و تالی کتاب خداییم که تفصیل همه چیز در آن است و هیچ سخن باطلی در آن رخنه نکرده است. و کسی که قصد تفسیر آن را دارد باید بر ما تکیه کند؛ چرا که ما در تأویل قرآن، تردید و گمان را کنار زده‌ایم و حقایق قرآن را کاملاً درک کرده و به مرحله یقین دست یافته‌ایم. اینک، از ما اطاعت کنید؛ زیرا فرمانبرداری از ما، به سان فرمانبرداری از خداوند عزوجل و پیامبرش، بر شما واجب گشته است. خداوند عزوجل می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آوردید، از خداوند و رسولش و اولی الامر اطاعت کنید...»

(مروج الذهب، باب خطبه‌های امام حسن علیه السلام؛ و أمالی شیخ طوسی، ص ۷۳؛ البحار، ج ۱۰، ص ۱۰۰ به نقل از مجالس مفید و امالی شیخ طوسی؛ ینابیع المودة، ص ۱۸ و ۲۵۲)

۵. امام حسن علیه السلام در خطبه‌ای پس از صلح با معاویه، در فضایل پدر و اهل بیتشان و نکوهش بنی امیه چنین می‌فرماید:

... معاویة بن صخر پنداشته است که من او را شایسته خلافت دانسته‌ام و خود را شایسته خلافت نمی‌دانم. او دروغ گفته و سوگند به خداوند که از نظر کتاب خدا و به گفته پیامبر، من شایسته‌ترین شخص برای سرپرستی مردمم؛ اما با وجود این، ما اهل بیت، همواره ناشناخته مانده و مورد ستم واقع شده‌ایم... (أمالی شیخ طوسی، ص ۱۰ تا ۱۲؛ البحار، ج ۴؛ باب احتجاج الحسن علیه السلام؛ احتجاج، ص ۱۵۰؛ کشف الغمة، ص ۱۷۱؛ ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۶؛ ینابیع المودة، ص ۳۹۹)

۶. ایشان در خطبه‌ای دیگر می‌فرماید:

جَدَّ مهربان و محبوبم رسول خدا فرمود که سرپرستی کارها باید به دست دوازده امام از اهل بیت و برگزیدگانش برسد. و هیچ یک از ما از دنیا نخواهد رفت مگر آنکه کشته یا مسموم گردد. (کفایة الأثر خراز قمی؛ البحار، ج ۱۰، ص ۱۰۱)

۷. امام حسن علیه السلام در نامه‌ای به معاویه فرمود:

خداوند محمد صلی الله علیه و آله را از سر رحمت بر جهانیان، برانگیخت و به وسیله او حق را آشکار کرد... زمانی که پیامبر از دنیا رفت، مردم عرب درباره جانشینی وی به اختلاف افتادند و با هم ستیز کردند. قریشیان گفتند: ما خاندان و نزدیکان پیامبریم و از این رو، در جانشینی پیامبر با ما ستیز نکنید؛ چرا که ما شایسته این مقامیم. قبائل عرب نیز این حق را از آن قریش دانستند و حقی را که خداوند به ما داده بود و آنچه را خداوند مشخص کرده بود، زیر پای خود نهادند. قریشیان در حق ما انصاف را رعایت نکردند؛ در حالی که آنان در دین، صاحب فضیلت بوده و در اسلام، پیشتاز بودند؛ مایه شگفتی این است که تو - ای معاویه - در این امر (امر خلافت)،

با ما به ناحق سر ستیز داری؛ حال آنکه نه حق شناخته شده‌ای در دنیا داری و نه پیشینه پسندیده‌ای در اسلام... علی علیه السلام از دنیا رفت و مسلمانان کار خود را به من سپردند؛ پس ای معاویه! خود را از عذاب خداوند نگاه دار. (ابن ابی الحدید ج ۴، ص ۹؛ کشف الغمّة و مناقب شهر آشوب، ص ۱۶۶؛ در نسخه مناقب این چنین آمده است: «زمانی که علی بن ابی طالب از دنیا رفت، سرپرستی امور پس از خود را به من سپرد.» حیاة الحسن، ج ۲، ص ۲۶)

#### ۸. ایشان در نامه‌ای دیگر خطاب به معاویه می فرماید:

اما بعد، پس خداوند بلند مرتبه، محمد را رحمتی برای جهانیان و نیکی‌ای برای مؤمنان برانگیخت و او را برای همه مردم جهان قرار داد... زمانی که پیامبر از دنیا رفت، مردم عرب بر سر جانشینی وی و رسیدن به فرمانروایی با یکدیگر نزاع کردند. قریشیان گفتند که ما با پیامبر هم‌قبیله و هم‌خانواده‌ایم و ما از نزدیکان و دوستان وی به حساب می‌آییم؛ از این روی، روا نیست که با ما بر سر جانشینی پیامبر نزاع کنید. مردم عرب نیز سخن قریش را پذیرفتند و در برابر کسانی که با آنان بر سر خلافت پس از پیامبر نزاع داشتند، حق را به قریشیان دادند و به آنان آری گفتند و خلافت را به آنها سپردند. سپس ما به انصاف با قریش احتجاج کردیم؛ به همان ادله‌ای که قریش با مردم عرب احتجاج کردند. زمانی که ما، اهل بیت محمد و نزدیکان او، با آنها مجادله کردیم و خواستار رفتار منصفانه از آنها شدیم، ما را از خلافت دور ساختند و دست به دست هم دادند و بر همگی ما ستم کردند و نسبت به ما خصومت ورزیدند. پس خداوند به ما نوید داده است و او بهترین سرپرست و یاور ماست. ما از ستمگرانی که ظالمانه بر ما چیره شده و حق ما را سلب کرده‌اند، در شگفتیم. اگر آنها صاحب فضیلت می‌بودند و پیشینه‌ای خوب در اسلام داشتند، به دلیل نگرانی که نسبت به دین داریم، از نزاع با آنها خودداری می‌کردیم تا منافقین و گروه‌های دیگر، راهی برای صدمه زدن به دین به دست نیاوردند یا اینکه انگیزه و سببی برای به تباهی کشیدن دین نیابند.

امروز باید از تو ای معاویه - که ظالمانه بر حقوق ما چیره شده‌ای - در شگفت بود که بر امری غلبه یافته‌ای که به هیچ عنوان، شایستگی آن را نداری، و از طرف دیگر در دین نیز به نیکی و فضیلت شهرت نداری و از هیچ پیشینه خوبی در اسلام نیز برخوردار نیستی... زمانی که علی علیه السلام از دنیا رفت... زمام حکومت بر مسلمانان پس از خود را به من سپرد؛ از این رو، ای معاویه، لجاجت‌ورزی در باطل را کنار بگذار و به آنانی که با من بیعت کرده‌اند ملحق شو. تو خوب می‌دانی که در نزد خداوند و هر انسان ادب آموخته و حق‌نگهدار و هر دل‌توبه‌کننده‌ای، من نسبت به تو، برای امر خلافت سزاوارترم... (ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۲؛ مقاتل الطالیین، ص ۳۷؛ الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۵۹ به نقل از مقاتل الطالیین و جمهرة الرسائل و شرح النهج ابن ابی‌الحدید؛ حیاة الحسن، ج ۲، ص ۳۰)

۹. امام حسن علیه السلام در پاسخ به یکی از یارانش که وی را بر سر سازش با معاویه سرزنش کرده بود، فرمود:

ای ابوسعید، آیا من حجّت خداوند بر بندگانم و امام آنان پس از پدرم نیستم؟ ابوسعید گفت: آری. امام فرمود: آیا من کسی نیستم که رسول خدا ﷺ درباره من و برادرم فرمود که حسن و حسین امام‌اند، چه قیام کنند و چه قیام نکنند؟ ابوسعید گفت: آری. حضرت فرمود: ای ابوسعید! پس من چه در حالت قیام و چه در حالت قعود، امام هستم. ای ابوسعید! علت صلح من با معاویه همان علت صلح رسول خدا با بنی‌ضمرة و بنی‌اشجع و اهل مکه است؛ زمانی که رسول خدا از حدیبیه بازگشت. آن قبایل نسبت به ظاهر (تنزیل) قرآن کفر ورزیدند و معاویه و یارانش نیز نسبت به تأویل قرآن در کفر به سر می‌بردند. ای ابوسعید! اگر من از جانب خداوند متعال، امام قرار داده شده‌ام، بنابراین، رأی و اندیشه من درباره صلح یا جنگ نباید نادرست باشد. (کفایة الأثر؛ إثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۲۹. به نقل از علل الشرایع شیخ صدوق...)

۱۰. امام مجتبی علیه السلام در پاسخ به برخی از یاران خود فرمودند:

آیا نمی‌دانید که من امام هستم و اطاعت از من بر شما واجب است... آیا نمی‌دانید که برگردن همه ما (اهل بیت) وظیفه‌ای نهاده شده است که باید با سرکشِ زمانمان بیعت کنیم؛ به جز امام قائم که روح الله عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌گردد. (الاحتجاج، ص ۱۵۰؛ اعلام الوری، ص ۲۴۴؛ البحار، ج ۱۰ و کفایة الأثر)

۱۱. ایشان همچنین در نامه‌ای دیگر خطاب به معاویه می‌فرماید:  
 ... از حق پیروی کن؛ در این صورت، می‌فهمی که منم اهل حق. (حیة الحسن علیه السلام، ص ۳۸؛ ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۳؛ مقاتل الطالبین، ص ۴۱؛ مناقب ابن شهر آشوب، ص ۱۴۴، ج ۲)  
 جملاتِ جاودانه بسیاری در این زمینه وجود دارد که همگی، آنچه را درباره امامت یاد کردیم بیان می‌دارد.  
 از آنچه یاد کردیم روشن گشت که پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام صریحاً امامت حسنین علیهم السلام را نشان داده‌اند.  
 حقیر علی احمدی میانجی در تاریخ ۱۷ شوال ۱۳۸۷ این مطالب را به رشته تحریر درآورده است.